

جنایت قاتل عجول

رازگشایی از قتل زن جوان که قربانی سرقت مرگبار مرد همسایه شده بود، پرونده‌ای است که این هفته آن را از زبان افسر آگاهی روایت کرده‌ایم



بازپرس ویژه قتل پرسید که نظر تو چیست که گفتیم با توجه به این‌که، خانه آیفون تصویری و چشمی دارد و هیچ ورود بدون زوری انجام نشده، احتمالاً قاتل با قاتلان آشنا هستند و باید در میان آشنایان به دنبال ردیابا برگردیم. دو روز از قتل گذشته بود و من تمام فرضیه‌ها را بررسی و از تمام افرادی که خانواده مقتول به آنها مظنون بودند بازجویی کردم اما چیزی دستگیرم نشد. یکی از همسایگان مقتول به نام مهرداد همراه همسرش به اداره قتل مراجعه و مدعی شد که طلاهای مقتول در داخل جاکفشی آنها پیدا شده است. همسر مهرداد ادعا کرد که همسر ۳۰ ساله‌اش ساعت ۹ صبح با یکی از همسایه‌ها از خانه خارج شد و شب بازگشته است. وقتی دوربین‌های مداربسته مجتمع را گرفتیم، مشخص شد که حرف‌های همسرش صحیح است اما درحالی‌که مهرداد سوار بر خودروی زانتیا خود از کوچه خارج شده بود، بار دیگر ساعت ۹:۳۰ صبح به داخل کوچه بازگشته و حرف‌های همسرش صحت ندارد. محمود را از همسرش جدا کردم و به بازجویی از او پرداختم. مرد ۳۰ ساله بدون مقاومت اعتراف کرد و مدعی شد که می‌دانستم همسایه‌ام طلا دارد و به خاطر همین صبح بعد از این‌که به بهانه رفتن به سر کار از مجتمع خارج شدم دقایقی بعد دوباره بازگشتم. می‌دانستم در آن وقت صبح همسر مقتول در خانه نیست. من قرص مصرف کرده بودم و حال خوبی نداشتم. وضع مالی‌ام آن قدر خراب نبود که به خاطرش سرقت کنم. وقتی داخل خانه آنها رفتم، صندوقچه جواهرات را دیدم، وسوسه شدم که آن را سرقت کنم اما وقتی می‌خواستم از خانه خارج شوم، زن جوان از داخل دستشویی بیرون آمد و صندوق جواهرات را در دستم دید و شروع به داد و بیداد کرد. برای این‌که آبرویم نرود جلوی دهانش را گرفتم که بی حال داخل آشپزخانه افتاد. چاقویی برداشته و چند ضربه به او زدم تا مطمئن شوم جانش را از دست داده. من اصلاً نمی‌دانستم فرزند یک‌ساله مقتول در خانه حضور دارد. از اعترافات مرد همسایه شوکه شده بودم اما اظهاراتش را ثبت کردم و به بازپرس خبر دادم. چند روز بعد به همراه قاتل به محل جنایت رفتیم و او صحنه را همان‌طور که ما دیده بودیم، بازسازی کرد. خیلی ناراحت بودم که کودک یک‌ساله باید یتیم بزرگ شود و ازسوی دیگر خوشحال بودم که خون زن بی‌گناه خیلی زود دامن قاتلش را گرفته است. همیشه از این پرونده به عنوان پرونده یاد می‌کنم که قاتل برای گمراهی ما به پلیس آگاهی آمد اما دستی‌دستی خودش را لو داد و تسلیم ما شد.

سال ۹۲ افسر ویژه قتل در اداره آگاهی پایتخت بودم. بعد از این‌که کارهایم را انجام دادم از اداره بیرون آمدم تا برای شب احیا به مسجد محل بروم. ساعتی استراحت کردم و بعد به سمت مسجد محل راه افتادم. دقایقی از حضورم در مسجد نگذشته بود که تلفن ویژه قتل زنگ خورد. دعا دعا می‌کردم که قتلی در این شب عزیز رخ نداده باشد تا من بتوانم با خیالی راحت به عبادتم بپردازم. آن‌سوی خط مأمور کلانتری بود و از قتل زن ۲۸ ساله‌ای در داخل خانه‌اش خبر داد. آدرس را گرفتیم و خیلی زود به محل جنایت در شرق تهران رفتم. با توجه به این‌که ساعت ۱۱ شب بود و مردم بیشتر در مساجد حضور داشتند، جمعیت کمی مقابل محل قتل تجمع کرده بودند. افسر کلانتری تا من را دید به استقبال آمد و گفت: ساعتی قبل مرد خانواده پس از اتمام کار به خانه‌اش می‌آید که با جسد همسر ۲۸ ساله‌اش روبه‌رو می‌شود. این درحالی‌است که کودک یک‌ساله خانواده چندساعتی را کنار جسد مادر تنها بوده است. سریع وارد خانه مقتول در طبقه دوم ساختمان شدم. به هم‌ریختگی در محل مشخص بود. جسد زن جوان هم درحالی‌که چندین ضربه چاقو به شکم و گردنش اصابت کرده بود وسط پذیرایی افتاده بود. تا قبل از حضور پزشک قانونی شروع به سرک کشیدن در اتاق خواب و سایر نقاط خانه کردم و هر چه را که از نظرم مشکوک بود، روی برگه نوشتم.

دقایقی بعد پزشک قانونی آمد و پس از معاینه جسد اعلام کرد که مقتول به نام مروارید به علت اصابت هشت ضربه چاقو به قتل رسیده است. پزشک قانونی اعلام کرد که ضربه به زیر قلب و گردن عامل اصلی قتل است و بیش از سه ساعت از مرگ مرصیه می‌گذرد. بعد از این‌که صحنه را بررسی کردیم، همسرش را به داخل اتاق خواب بردم و خواستم ماچرا را توضیح بدهد که گفت: جناب سروان من ساعتی قبل از سرکار به خانه آمدم و با جسد غرق در خون روبه‌رو شدم. وقتی خوب خانه را بررسی کردم متوجه به هم‌ریختگی اتاق خواب و داخل آشپزخانه شدم و فهمیدم که دزدی وارد خانه شده و پس از قتل همسر، تمام طلا و جواهرات ما را به سرقت برده است.

همان‌طور که صحنه را بررسی می‌کردم، به همسر مقتول نیز مظنون شدم، به همین خاطر به مأمور کلانتری گفتیم که محل کار همسر مقتول برود تا صحت حرف‌هایش مشخص شود. دقایقی بعد مأمور کلانتری به محل جنایت بازگشت و گفت: جناب سروان تمام دوربین‌های مداربسته محل کار همسر مقتول را بررسی کردیم و حرف‌هایش درست است. او در طول روز از آنجا خارج نشده و ساعت بازگشتش با چیزی که ادعا می‌کند یکی است.

پایان روابط پنهانی زن متاهل با جنایت

یک پرونده
یک هشدار

نظریه کارشناس

افتادن در باتلاق هوسرانی و خیانت و دل‌سپردن به لذت‌های زودگذر کار ساده‌ای است اما هیچ‌کس نمی‌داند در پایان این مسیر چه سرنوشتی در انتظارش است. ماهیت پنهانی این روابط اکثراً افراد درگیر در این رابطه را به جنایت علیه شریک پنهانی یا مرد و زنی که روح‌شان هم از خیانت همسر اطلاع ندارد، می‌کشاند و از همه مهم‌تر و تلخ‌تر، سرنوشت کودکانی است که بی‌پناه در این دنیای پراز بیرحمی به دلیل بی‌فکری و بی‌مسئولیتی و هوسرانی یکی از والدین رها می‌شوند.

طرفی با مردان دیگری هم‌غیر از من در ارتباط بود. چندروز پیش که قرار داشتیم با یک سرویس طلای گرانقیمت به دیدنم آمد و همان لحظه اول برق طلاها چشمم را گرفت و نتوانستم بی‌خیالش شوم. او را به بهانه‌ای همراه خودم از شهر بیرون بردم و در یک موقعیت مناسب با چاقو به قتل رساندم و بعد از برداشتن طلاها، جسدش را در کنار جاده رها کردم. فکرش را نمی‌کردم به این سرعت شناسایی و دستگیر شوم. طمع چشم‌هایم را کور کرد و همان‌طور که نتوانستم از ناموس و شریک زندگی مردی دیگر چشم‌پوشی کنم، از برق طلاهای مقتول هم نتوانستم بگذرم و مرتکب جنایت شدم. حالا من ماندم و روسیاهی ناموس دزدی و طلاهای خونین مقتول و از همه مهم‌تر بی‌مادر شدن دو طفل معصوم.

سرگرد سمانه مهربانی

معاون اجتماعی
پلیس آگاهی پایتخت



پایان یکی دیگر از پرونده‌های اعلام فقدان اداره چهارم پلیس آگاهی با جنایت رقم خورده بود و حالا متهم روبه‌روی افسر پرونده نشسته و اظهاراتش را ثبت می‌کرد. بازجویی که به پایان رسید از او در مورد جنایتی که مرتکب شده بود، پرسیدم. متهم سری تکان داد و گفت: پریا را از مدت‌ها قبل می‌شناختم. در یک مرکز خرید با او آشنا شدم و چند ماهی با هم در تماس بودیم. احساس خاصی به او نداشتم چون می‌دانستم متاهل است و دو فرزند دارد؛ از